ساحت رند در دیوان حافظ

سعیدی فر، لطف الله

خواجه شیراز،لسان الغیب، حافظ شیرین‏سخن و صادر کننده!«قند پارسی»به بنگاله و مسبب«شکر شکنی‏ طوطیان هند»،نادره هنرمندی است که‏ ساحرانه،کلمات و واژه‏ها و اصطلاحات‏ متداول را در ساختاری بدیع بازسازی‏ می‏کند و بدانها اعتباری تازه می‏بخشد و مهر خاتمت از آن خویش می‏زند گرچه‏ سابقه‏ای دیگر و به نام دیگر و دیگران‏ دارند.

«رند»از آن واژه‏هایی است که تا ظهور حضرت حافظ،شناسنامه‏ای دارد و با خواجه شمس الدین نیز کارنامه‏ای‏ می‏یابد منحصر بفرد،مگر با تقرب به‏ ذهن و زبان رندانه حافظ،نمی‏توان به‏ ساحت این«رند»ویژه و «سلوک رندانه»اش حضوری آگاهانه‏ یافت.

به جرأت می‏توان گفت که رند،رندی، رندانه بودن و پیروی مذهب رندان کردن مهمترین‏ و بزرگترین کوششی است که از سوی حافظ انجام‏ شده است تا در قالب این شخصیت‏پردازی،پیام‏ خویش را القاء کند و از این منظر،تعریف و بررسی‏ ویژگی‏ها و ابعاد این واژه در دیوان حافظ از اهمیت‏ خاصی برخوردار است و بی‏شک مطالعه دیوان‏ خواجه بدون در نظر داشتن و شناختن این‏ شخصیت،باده پیمایی است و پیامش غیر قابل‏ درک.

معنای لغوی رند در برهان قاطع چنین آمده‏ است:«مردم محیل و زیرک و بی‏باک و منکر و لا ابالی و بی‏قید باشد».

در شرح لاهیجی بر گلشن راز شبستری در توضیح بیت«گرفته دامن رندان خمار ز شیخی و مریدی گشت بیزار»،رند را چنین تعریف کرده‏ است:«رند آن کسی را گویند که از اوصاف و نعوت‏ و احکام کثرات و تعینات مبرا گشته،همه را به رنده‏ محو و فنا از خود دور ساخته است و تقید به هیچ‏ قید ندارد.»

به واقع حتی در سخنوری‏های روزمرگی زمان‏ امروز،عامه مردم واژه«رند»را در همان معنای‏ لغوی به کار می‏برند که از روی بی‏تکلفی و زیرکی‏ بدون در نظر داشتن شئون اخلاقی و شخصیتی، خودخواه و خودپسند در جامعه ظاهر می‏شوند. معنای اولیه و لغوی«رند»مسلما بنابر گفته فوق، فاقد هر گونه روح و تلمیح عارفانه و نگاه مثبت‏ ارزشی است.نگاه عارفانه بودن را که سرتاسر به‏ تمجید و تعریف و تشخیص«رند»پرداخته است را در تناقضی عجیب قرار می‏دهد.اما آیا براستی رند همان بی‏تکلف اباحیگریها از تقید شرعی و اعتقادی‏ و اخلاقی است؟

شناخت شخصیت و ابعاد«رندی»در دیوان‏ خواجه،مستلزم تأمل و تعمق وافی در واژه‏ها و ابیات است.اندکی ژرف نگری نشان می‏دهد که‏ رند،تجمع صفاتی است که حافظ دوست می‏داشته‏ دارای آن باشد و شاید هم توانسته باشد به آن دست‏ یافته باشد.رند تلفیقی است از صفاتی چون‏ گردنکشی و طغیان،آزادگی و وارستگی،ملامتی‏ و بی‏ریایی،جوانمردی و عاشق پیشگی و نهایتا زاهد نبودن.دکتر رضا داوری در مقاله«حافظ، شعر،رندی»چنین می‏نویسد:

«رندی وضع مردم بی‏قید و بی‏اعتقاد نیست، رندی در وجود همهء ماست،ولی ما همیشه‏ نمی‏توانیم در خانهء رندی مقیم باشیم.اما رندی ساحت دیگری از وجود انسان است.بشر در جامعه و در مناسبات و معاملات با مردم،هر کس‏ که باشد،معمولا احکام شریعت و رسوم و قوانین‏ و آداب را مراعات می‏کند و این رعایت‏ها همه‏ از آن رو ممکن است که او آزاد است.بشر چون آزاد است می‏تواند از قانون پیروی کند.یعنی اگر آزاد نبود،قانون وجود نداشت و نه پیروی از قانون معنا پیدا می‏کرد.آزادی به ساحت رندی وجود انسان‏ تعلق دارد نه ساحت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی‏ زندگی بشر تابع آن است.»و از این جهت است که‏ حافظ خود را رند(عاشق و رند و نظر بازم و می‏گویم فاش،تا بدانی که به چندین هنر آراسته‏ام)، شعرش را رندانه(همچو حافظ به رغم مدعیان، شعر رندانه خواندنم هوس است)،و مذهبش را مذهب رندی می‏داند(فکر خود و رأی خود در عالم‏ رندی نیست،کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی)و باز از این جهت است که خود-رند- را در مقابل و برتر از زاهد ریایی و صوفی می‏شمرد (زمانه افسر رندی نداد جز به کسی،که سرفرازی‏ عالم در این کله دانست)یا و با ساختن معجونی از آزادگی و قانونمندی،شخصیتی چون رند می‏سازد و مذهبی را بوجود می‏آورد و به ترتیب پیروانی‏ می‏پردازد.سال‏ها پیروی مذهب رندان کردم،تا به فتوای خرد حرص به زندان کردم.

در دواوین پیش از حافظ نیز شعرای ارجمندی‏ که دستی در عشق و عرفان داشتند،از رندانه بودن، نیکو سخن به میان آورده‏اند:سنایی،نخستین‏ شاعر ارزش بخشنده به آن:

هرچه اسباب است آتش در زن و خرم نشین‏ رندی و ناداشتی،به روز رستاخیز را

عطار،عارف نامی:

من این رندان مفلس را همه عاشق همی بینم‏ شما یک عاشق صادق چنین بیدار بنمایید

سعدی،عاشقانه سرای عاشق پیشه:

گر یار با جوانان خواهد نشست و رندان‏ ما نیز توبه کردیم از زاهدی و پیری

و خیام،شاعری با تفکرات خاص خودش، حتی نزدیکتر از سعدی به رند حافظ است:

هر ناله که رندی به سحرگاه زند از طاعت زاهدان سالوس به است

حافظ با توجه به خصلت بازبینی و ملامت اندیشی خود نسبت به پدیده‏ها و رخدادهای‏ اجتماعی-فرهنگی،رند را نظر باز و نکته گو و عاشق و می‏خوار و بی‏ریا و خاکی و پاکباز معرفی‏ می‏کند.او رند را از حضیض بی‏ارزشی اجتماعی‏ و بی‏قیدی اعتقادی و نادرستی اخلاقی تا بلندای‏ «ولایت»پیش می‏راند:«رندان تشنه لب را آبی‏ نمی‏دهد کس گویی ولی شناسان رفتند از این‏ ولایت»سرتاسر دیوان حافظ گواهی بر این‏ مدعاست که حافظ(رند)،نه پارسای شریعتمدار آرام است و نه صوفی کامل و نه سالک و اصل،که‏ \*حافظ با توجه به خصلت‏ بازبینی و ملامت اندیشی خود نسبت به پدیده‏ها و رخدادهای‏ اجتماعی-فرهنگی،رند را نظر باز و نکته گو و عاشق و می‏خوار و بی‏ریا و خاکی و پاکباز معرفی می‏کند.

طریقت او،طریقت ابداعی و نوزاده‏ای است از شالوده افکار و اعتقادات و اخلاقیات خودش و مهمترین عامل ارزش و انتقال پیام دیوانش،که به‏ عنوان یک فرآیند بدیع،هشتاد بار با آوردن این واژه‏ در دیوان خود به معرفی آن می‏پردازد که کثرت‏ استعمال آن مسلما بیهوده و بر اساس وصف حال و حرف دل و محبت عاشقانه و الزام استعمال شعری‏ یا پر کردن وزن و قافیه یا هر آنچه شاعران بی‏پیغام‏ می‏سرایند نبوده و نخواهد بود.

معجون رندی حافظ،جمعی است از پارادوکس‏های متناقضی که در دیوان او سرشار است و البته خود به این ویژگی اذعان دارد و نه آنکه‏ نمی‏هراسد-بحر توحید و غرق گنهیم-که بر آن‏ سخت می‏بالد-اگرچه غرق گناهست می‏رود به‏ بهشت.

شاید بتوان گفت بی‏نظیری حافظ مدیون همین‏ ویژگی ممتاز اوست که توانسته است بدون توجه‏ به ظواهر ریامآبانه و پوسته طریقت و عزم پولادین‏ و اعتماد و اتکا بر ایمان اکتسابی مستحکم خویش‏ تا بلندای قله رفیع حقیقت دست یازد و سلطنت‏ فقر،دیدار محبوب و وصال معشوق را تجربه کند و در قالب شخصیت هویت یافته از،«مذهب‏ رندی»به واسطه دیوان گرانش،هدیه خلق کند.

در دیوان حافظ هر کجا که در قالب اخلاقیات‏ و تئوری پردازی،ارائه ایدئولوژی یا بیان نظر و رأی‏ عارفانه یا عاشقانه چه به صورت مستقیم به عنوان‏ رند و چه غیر آن سخن رانده شده.می‏توان آثار خصایص رندی را از اطراف آن جست و جو کرد. بنابر این نظر رند اهل میکده است:

به کوی میکده هر سالکی که ره دانست‏ دری دگر زدن اندیشه تبه دانست

عاشق است و عشق چاره خلاص اوست:

می بده تا دهمت آگهی از سر قضا تا به روی که شوم عاشق و از بوی که مست.

وفا می‏کند،ملامت می‏کشد اما نمی‏رنجد:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم‏ که در طریقت ما کافری است رنجیدن.

پند پیر دانا را محترم می‏شمرد:

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست‏تر دارند جوانان سعادتمند پند پیر دانا را.

بر رحمت خدا ایمان دارد و مرید راستینی‏ است:

چو پیر سالک عشقت به می حواله کند بنوش و منتظر رحمت خدا می‏باش.

از نام بیزار است و از ننگ استوار:

از ننگ چه گویی که مرا نام ز ننگ است‏ وز نام چه پرسی که مرا ننگ ز نام است

در جدال عقل و عشق،عشق را می‏پسندد:

عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوش است‏ عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما.

و عاقلان را بیگانه می‏انگارد:

گرد دیوانگان عشق مگرد که به عقل عقیله مشهوری

خاکی است:

در سفالین کاسه رندان به خواری منگرید کاین حریفان خدمت جان جهان بین کرده‏اند.

خوش دل و سر زنده است:

نیست در بازار عالم خوش دلی ور زانکه هست‏ شیوه رندی و خوش باشی عیاران خوش است.

در جامعه خوب ظاهر می‏شود:

ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز مست است و در حق او کس این گمان ندارد.

شاهد باز است:

صبا نگر که دمادم چو رند شاهد باز گهی لب گل و گه زلف ضیمران گیرد.

از ریا بی‏زار است:

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی‏ دام تزویر مکن چون دگران قرآن را.

قناعت پیشه است:

هر که را خوابگه آخر مشتی خاک است‏ گوچه حاجت که به افلاک کشی ایوان را.

قلندری داند:

سوی رندان قلندر به ره آورد سفر دلق بسطامی و سجاده طامات بریم.

راه نشین است:

قصر فردوس به پاداش عمل می‏بخشند ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس.

خیر اندیش و اشعری است:

مکن به نامه سیاهی ملامت من مست‏ که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت؟

و بالاخره حتی در بی‏قیدی هم حد نگهدارست:

نگویمت همه ساله می‏پرستی کن‏ سه ماه می خور و نه ماه پارسا می‏باش.

و فراوان خصایص دیگری که در قالب‏ اخلاقیات و درس و پند و نظر بر اهالی دیوانش‏ عرضه می‏دارد،همه و همه را می‏توان ارکان مذهب‏ رندی شمرد که مخاطب را به موازینی می‏خواند که‏ خود تئوری پرداز چیره‏دست این پندها و دستورات‏ و نکته‏هاست.

اما این رند عافیت سوز رندانه سرا،عاشقی‏ است درمانده و نزار که از جور و جفای یار دلنوازش‏ سخت شکایت‏ها دارد که دل کبوتری‏اش را«افکند و کشت عزت صید حرم نداشت».و این رندانه‏ بودن را از عشق ورزی دارد.عشقی که هم جنبه‏ الهی دارد و هم انسانی(و البته جنبه سومی هم دارد جمع حافظ نامه،جلد دوم،ص 1168)و می‏خوارگی را که از خصایص نازدودنی عاشقان‏ است،تنها و تنها به همین دلیل برخود حلال‏ می‏شمارد:«در مذهب ما باده حلال است و لیکن‏ بی‏روی تو ای سرو گل اندام حرام است».

بحث بر سر انسانی یا الهی بودن عشق و می‏ نیست که در«حافظ نامه»یا«مکتب حافظ»یا اکثر کتب و مقالاتی که در این باب نگاشته شده است به‏ قدر اندازه سخن و قلم فرسایی شده است.بحث‏ بر آن است که عشق ورزی و می‏خواری با رندی‏ توأمان و آمیخته است و رند بودن بر پایه‏های مستدل‏ و مستحکم آن‏ها استوار است،حتی مطلق بودن‏ معشوق و ارجمندی و گرانی مقامش،حافظ را بر عاشق پیشگی و می‏خوارگی و رندی واداشته‏ است.

«عاشق و رندم و میخواره به آواز بلند و این همه منصب از آن حور پری‏وش دارم»

«رند»عاشق است و بد نامی و سماجت و ملامت و حضور و محرمیت و بلاکشی و هنر و...را از این عشق دارد:

-ما عاشق و رند و مست و عالم سوزیم‏ با ما منشین و گرنه بد نام شوی.

-من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می‏ زاهدان معذور داریدم که اینم مذهب است.

-حافظ چه شد ار عاشق رند است و نظر باز بس طور عجب لازم ایام شباب است.

-عشق و شباب و رندی مجموعه مراد است‏ چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد.

-مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند که اعتراض بر اسرار علم غیب کند.

-ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست‏ عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد.

\*در دیوان حافظ هر کجا که در قالب اخلاقیات و تئوری پردازی، ارائه ایدئولوژی یا بیان نظر و رأی عارفانه یا عاشقانه چه به‏ صورت مستقیم به عنوان رند و چه غیر آن سخن رانده شد. می‏توان آثار خصایص رندی را از اطراف آن جست و جو کرد.

-عاشق و رند و نظر بازم و می‏گویم فاش‏ تا بدانی که به چندین هنر آراسته‏ام.

و رند شرابخوار که ابیات زیر اثبات آمیزش و پیوستگی رندی و می‏خوارگی است:

-ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود تسبیح شیخ و خرقه رند شرابخوار.

-گر بود عمر به میخانه رسم بار دگر بجز از خدمت رندان نکنم کار دگر.

-من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم‏ محتسب داند که من این کارها کمتر کنم.

-میخواره و سرگشته و رندیم و نظرباز آنکس که چو ما نیست در این شهر کدام است.

-من اگر رند خراباتم و گر واعظ شهر این متاعم که همی بینی و کمتر زنیم.

صاحب تمام خصایص حاصل از می خوردن‏ است.به بیان سهل‏تر هر آنچه که میخواره مست در سرشت خود صاحب آن می‏شود،می‏توان به‏ شخصیت رند تعمیم داد تا آنجا که از شفای می‏ بهره‏مند گردد چرا که:

«فرق است از آب خضر که ظلمات جای اوست‏ تا آب ما که منبعش الله اکبر است.»

رند به واسطه می حیات می‏یابد:

دل را که مرده بود حیاتی به جان رسید تا بویی از نسیم می‏اش در مشام رفت.»

سلطنت فقر دارد:

روزگاری شد که در میخانه خدمت می‏کنم‏ در لباس فقر کار اهل دولت می‏کنم.

ریازد است:

ساقی بیار آبی از چشمه خرابات‏ تا خرقه‏ها بشوییم از عجب خانقاهی.

محرم راز است:

راز درون پرده ز رندان مست پرس‏ کاین حال نیست زاهد عالی مقام را.

پاکدل است:

بده ساقی آن می که شاهی دهد به پاکی دل او گواهی دهد.

مغرور نیست:

باده در ده چند از این باد غرور خاک بر سر،نفس نافرجام را.

پرواز روح دارد:

آیینه سکندر جام می است بنگر تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا.

شب زنده‏دار است:

بخدا که جرعه‏ای ده تو به حافظ سحرخیز که دعای صبحگاهی اثری کند شما را.

سعادتمند است:

-ساقی به نور باده بر افروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما.

می سرمایه اوست:

-هنگام تنگ دستی در عیش کوش و مستی‏ کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را.

وفادار است:

گر خمر بهشت است بریزید که بی‏دوست‏ هر شربت عذبم که دهی عین عذاب است.

بی‏اعتنا به دنیاست:

سبز است در و دشت بیا تا نگذاریم‏ دست از سر آبی که جهان جمله سراب است.

با سروش غیب در ارتباط است:

چه گویمت به میخانه دوش مست و خراب‏ سروش عالم غیبم چه مژده‏ها دادست.

در این راه متحمل رنج‏هاست:

مقام عیش میسر نمی‏شود بی‏رنج‏ بلی به حکم بلا بسته‏اند روز الست.

و...

بی‏شک،رند انسان کاملی است که به زیبایی‏ تمام در دیوان حافظ،همه جوانب و ابعاد شخصیتی‏ او به وضوح قابل درک است و بنابر آنچه رانده شد بی‏عدالتی است که رند حافظ را شخصی لا ابالی، و می و معشوق او را زمینی محض و غیر ارزشی‏ فرض کرد،که در آن صورت نه حافظ شناخته شده‏ است و نه پیامش درک گردیده است.رند را می‏توان عالی‏ترین عنصر در جهان بینی قابل ارائه‏ در دیوان حافظ دانست که ایدئولوژی خاصی را در قالب مذهب رندی ارائه می‏دهد که به سمت کمال‏ رهنمون می‏سازد.